

تأثیر جهانی‌شدن حقوق بشر بر اصل عدم مداخله: با تأکید بر بحران سوریه

لیلا رئیسی دزکی^۱ - محمد کفاش نییری^۲

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۳/۴

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۱۱/۲۲

چکیده

جهانی‌شدن به عنوان فرآیندی که بیشترین تأثیر را بر تعاملات و روابط انسانی بر جای می‌گذارد، موجب گردیده تا نقش و جایگاه فرد انسانی و حقوقی که بر آن مترتب است، از توجه ویژه‌ای در نزد افکار عمومی مردم، و دولتها و سازمانهای بین‌المللی برخوردار گردد، به گونه‌ای که شاهد جهانی‌شدن حقوق بشر در راستای قواعد آمره شدن آن هستیم. بر این اساس، جهانی‌شدن حقوق بشر با تعدیل اصل حاکمیت و عدم مداخله زمینه مداخله نظامی در امور داخلی کشورها را تحت عنوان مداخلات بشر دوستانه و مسئولیت حمایت از حقوق نقض شده فرد انسانی فراهم ساخته است. در این بین، بحران سوریه و وقایعی که از آن تحت عنوان نقض حقوق بشر نام برده می‌شود، لزوم شناخت و بررسی میزان مطلوبیت و مشروعیت مداخله بشر دوستانه در این کشور را امری ضروری می‌سازد. شناخت و بررسی که می‌تواند نشان دهد که حقیقت واقعی مداخله در سوریه و نقض حاکمیت آن تحت عنوان مداخله بشر دوستانه نمی‌تواند برگرفته از تحولات جهانی حقوق بشر در فرآیند جهانی‌شدن به ویژه در راستای حمایت از حقوق انسان، جایگاه وی و نقض حقوقی که بر وی مترتب است، باشد؛ بلکه انگیزه‌های سیاسی با توجیه نقض حقوق بشر در پشت صحنه بحران سوریه آشکار می‌باشد.

واژگان کلیدی: جهانی‌شدن، حقوق بشر، جهانی‌شدن حقوق بشر، اصل عدم مداخله، اصل حاکمیت، مداخله بشر دوستانه.

۱. استادیار گروه حقوق دانشگاه آزاد اسلامی واحد شهرکرد Raisi.Leila@gmail.com

۲. دانشجوی دکترا روابط بین الملل دانشگاه آزاد اسلامی واحد اصفهان (خوراسگان) persicus_sinus@yahoo.com

مقدمه

فرآیند جهانی شدن با فشرده‌گی زمان، مکان و فضا در ابعاد سیاسی، اقتصادی و فرهنگی، مرزها را در نوردیده و موجب شده تا تعاملات افراد، گروه‌ها و جمعیت‌ها هرچه بیشتر پررنگ‌تر گردد و کیفیت تعاملات انسانی در زمینه‌های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی و فرهنگی به گونه‌ای تغییر یابد که در این میان، فرد انسانی از یک خودآگاهی از جایگاه خود در جهان به عنوان یک کل برخوردار گردد. شناخت انسان از خود، نقش، جایگاه و حقوقی اساسی که به عنوان انسان بودن از آن برخوردار است و از آن با عنوان حقوق بشر نام برده می‌شود؛ به عبارتی بهتر، توجه به احترام، حمایت و حفاظت از حیثیت ذاتی انسان در فرآیند جهانی شدن به عنوان یک کل؛ فارغ از نقش مرزها، دولت‌ها و کشورها؛ به گونه‌ای که در این دنیای جهانی شده هرگونه تهدیدی که این حقوق انسانی، حقوق بشر را در قالب اشکالی چون جنایات علیه بشریت^۱، جنایات جنگی^۲ و نسل‌کشی^۳ دربرگیرد، اصل حاکمیت کشورها^۴ و اصل عدم مداخله^۵ در امور کشورها و دولت‌ها را با تعدیل روبه‌رو ساخته است و زمینه‌های مداخله بشر دوستانه^۶ را زیر عنوان حمایت و حفاظت از حقوق بشر فراهم آورده است. در این میان، بحران سوریه و تحولات صورت گرفته در آن که به نقض حقوق بشر در این کشور منجر شده است، لزوم بررسی و شناخت مقبولیت و مشروعیت مداخله بشردوستانه در این کشور را در راستای حمایت از حقوق بشر نقض شده، امری مهم و ضروری می‌سازد. این نوشتار می‌کوشد با بررسی تحول مفهوم حقوق بشر در روابط بین‌الملل و تحولاتی که از فرآیند جهانی شدن پذیرفته و به تعدیل اصل حاکمیت و عدم مداخله در امور کشورها و دولت‌ها منجر شده است؛ به این

1. Crimes Against Humanity

2. War Crimes

3. Genocide

4. Principle of Non- Intervention

5. Principle of Sovereignty

6. Humanitarian Intervention

موضوع بپردازد که اهمیت نقش و جایگاه فرد انسانی در جهانی‌شدن حقوق بشر در بحران سوریه به چه میزان است، تا با استفاده از آن به این موضوع بپردازد که مداخله بشردوستانه در سوریه، با توجه به انگیزه‌های انسان دوستانه در جهت حفظ و حمایت از حقوق بشر نقض شده در این کشور نیست، بلکه پشت پرده حفظ و حمایت از حقوق بشر و مداخله بشردوستانه در بحران سوریه انگیزه‌ها و اهداف سیاسی دولت‌های مخالف رژیم بشار اسد به شدت موج می‌زند.

جهانی‌شدن^۱

مفهوم جهانی‌شدن را همواره می‌توان در قالب مذاهب، مکاتب، رویکردها و ایدئولوژی‌های گوناگون در طول تاریخ مشاهده نمود. این فرایند که از دهه ۱۹۶۰ وارد فرهنگ لغات شده است، پس از پایان جنگ سرد در ابعاد وسیع و متنوعی کاربرد پیدا کرد، تا آنجایی که بسیاری از صاحب‌نظران علم سیاست، تحولات نظام بین‌الملل را پس از دوران مذکور بر اساس این پارادایم توضیح داده‌اند. در واقع، فروپاشی نظام دوقطبی که معلول جهانی‌شدن بود، به تشدید روند جهانی‌شدن کمک کرده است. واژه «جهانی‌شدن» که مرکب از دو کلمه «جهانی» به عنوان پیشوند، دلالت بر شمول و ابعاد آن در مقیاس جهانی داشته و کلمه «شدن» به عنوان پسوند، دلالت بر روندی دارد که همچنان دستخوش دگرگونی و تحول است و هنوز به حد تکامل و نهاییت خود نرسیده و هر روز وجه تازه‌ای از ابعاد گوناگون آن مشخص و نمایان می‌گردد. همچنین، میزان شمول، فراگیری، تأثیرگذاری و پیچیدگی خاصی که در ذات خود دارد و چندبعدی بودن این فرایند، ارائه تعریف روشن و اجماع نظر در مورد آن را با دشواری روبه‌رو ساخته است؛ به گونه‌ای که نمی‌توان تعریف واحدی از جهانی‌شدن را که مورد اتفاق نظر نظریه‌پردازان این حوزه باشد، مشاهده نمود. فرایند

جهانی شدن علاوه بر افزایش و گسترش دوستی‌ها، همگرایی‌ها و دستیابی به مفاهیم و عناصر مشترک بشری، تشدید تنش‌ها، اختلاف‌ها، نابرابری‌ها، افزایش شکاف فاصله فقیر و غنی و ... را به همراه دارد. این در حالی است که پیشرفت‌های صورت گرفته در تکنولوژی‌های ارتباطاتی - اطلاعاتی^۱ در عصر جهانی شدن، کیفیت تعاملات اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و امنیتی را دستخوش تحول و دگرگونی اساسی گردانیده و نوعی خودآگاهی از خویشتن را برای انسان‌ها به همراه داشته است؛ به گونه‌ای که تحت این شرایط افکار عمومی که از طریق شبکه‌های مجازی و رسانه‌ای ناشی از پیشرفت‌های تکنولوژی‌های ارتباطاتی - اطلاعاتی شکل می‌گیرند، فوق‌العاده نسبت به وقایع و رویدادهای صورت گرفته در هر نقطه از جهان حساس شده‌اند. در واقع، به سبب تراکم زمان، مکان و فضا دیگر نمی‌توان شخص را در یک محیط بسته جغرافیایی تعریف کرد. بنابراین، جهانی شدن بیش از آنکه آغاز فرایندها و کنش‌های جدید در جهان باشد، نشان‌دهنده آگاهی به این موضوع است که امروزه زندگی اجتماعی را نه در قالب یک نظم محدود و مکانمند، بلکه باید در گستره زمان و فضای جهانی شناسایی و بررسی نمود (گل محمدی، ۱۳۸۱: ۳۰). در واقع، در چنین فضایی که به شدت مرکزیت‌زدایی^۲ شده و شاهد فشردگی زمان و مکان هستیم، امکان فضامند شدن زندگی اجتماعی هموار می‌شود. بر این اساس، جهانی شدن را می‌توان چنین تعریف نمود: مفهوم جهانی شدن هم بر درهم فشردن جهان و هم بر تراکم آگاهی نسبت به جهان به عنوان یک کل دلالت دارد (رابرتسون، ۱۳۸۰: ۳۵). به نظر می‌رسد، آگاهی نسبت به جهان به عنوان یک کل، محوری‌ترین موضوع در شناخت ابعاد و تأثیراتی باشد که فرایندهای جهانی شدن در زندگی سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی انسان‌ها بر جای می‌گذارد. آگاهی از شناخت جهان به عنوان کل، افزایش شمار پیوندها و ارتباطات متقابل فراتر از دولت‌ها و

1 . Communication – Information Technologies

2 . Decentralization

در نتیجه جوامع را باعث می‌شود. بنابراین، جهانی‌شدن به عنوان فرایندی اجتماعی که در آن قید و بندهای جغرافیایی که بر روابط اجتماعی و فرهنگی سایه افکنده است، از بین می‌رود و مردم به طور فزاینده از کاهش این قید و بند آگاه می‌شوند، معنا و مفهوم می‌یابد (واترز، ۱۳۷۹: ۱۲). به عبارتی دیگر، جهانی‌شدن را می‌توان تشدید روابط اجتماعی تعریف نمود؛ روابطی که موقعیت‌های مکانی دور از هم را چنان به هم پیوند می‌دهد که هر رویداد محلی تحت تأثیر رویدادهای دیگری که کیلومترها با آن فاصله دارد، شکل می‌گیرد و برعکس (گیدنز، ۱۳۸۰: ۷۷). البته، باید توجه داشت، نکته مهم در این آگاهی به دست آمده از جهان به عنوان یک کل، با توجه به تشدید روابط اجتماعی بین افراد جوامع و خارج از حیطه مسؤولیت و قدرت دولت‌ها، شناخت و توجه به نقش انسان، جایگاه او در محیط پیرامونی آن و حقوقی است که به سبب انسان بودن از آن باید برخوردار باشد؛ موضوعی که از آن با نام جهانی‌شدن حقوق بشر یاد می‌شود؛ به گونه‌ای تسریع فرایند جهانی‌شدن فرهنگ حقوق بشر را فراهم آورده است.

جهانی‌شدن حقوق بشر^۱

موضوع حقوق بشر و توجه به کرامت و حیثیت ذاتی یکایک انسان‌ها، یکی از مهمترین موضوع‌های مورد توجه در سیاست بین‌الملل در عصر جهانی‌شدن است. اعتقاد به وجود یک رشته حقوق طبیعی و اولیه برای تمامی انسان‌ها صرفنظر از نژاد، زبان، رنگ، جنسیت و ... در فرایند جهانی‌شدن امروزه حد و مرزهای ملی را در نوردیده و به صورت قواعد بنیادین حقوق بشر^۲ جلوه‌گر شده است و در حال تدوین، هنجارسازی و ضابطه‌مند شدن است. شاید بتوان گفت معنا و مفهوم جهانی‌شدن همان‌طور که در ابعاد سیاسی، اقتصادی و فرهنگی تجلی یافته، در عرصه حقوق بشر نیز در حال شکل‌گیری است؛ به گونه‌ای که

1 . Globalization of Human Rights

2 . The fundamental principles of human rights

حقوق بشر در فرایند جهانی‌شدن، باعث ایجاد اختلافات مهمی شده است. این در حالی است که هیچ کس مخالف حقوق بشر نیست؛ اما اختلافات شدیدی درباره تعریف و اجرای آن وجود دارد. حقوق بشر در عصر حاضر به موضوعی اختلافی و بحث‌انگیز تبدیل شده است؛ چرا که اصل عدم مداخله در امور کشورها و به تبع آن اصل حاکمیت را به چالش کشیده و حتی زمینه‌های مداخله بین‌المللی را نیز فراهم آورده است. اگر در عصر مدرن؛ یعنی دوران شکل‌گیری دولت ملی اجرای مفاد حقوق بشر که در صلاحیت دولت‌ها بود و نظم بین‌المللی بر مبنای دولت-ملت تعریف می‌گردید و حقوق بین‌الملل از موقعیت جهانشمول امروزی برخوردار نبود؛ به گونه‌ای که پایین بودن سطح ارتباطات عملاً دولت‌ها را به طور سنتی از یکدیگر جدا ساخته و بخش عمده‌ای از حقوق بشر را به صورت یک مسأله امنیتی در آورده بود. (قوام، ۱۳۸۰: ۶۸۴). در نگرش پست مدرنیستی^۱، یک نگرش ثابت به حقوق بشر را نمی‌توان مشاهده نمود؛ زیرا در پست مدرنیسم^۲ اصول ثابت معین و مشخصی وجود ندارد و در اصل یکی از مبانی پست مدرنیسم این است که اصول و تعاریف ثابتی را ارائه ندهد. بر این اساس نمی‌توان گفت، برداشت پست مدرنیسم از حقوق بشر این است، نه غیر آن. به طور کلی، دوران پست مدرنیسم دوران تکان است، دوران خانه‌تکانی است. در این دوران اندیشه حقوق بشر به نوعی خودش را از بند حصارهایی که در دوران مدرن برایش ایجاد شده است، رها می‌سازد؛ یعنی، در نگرشی پست مدرنیسم به حقوق بشر، بیش از هر چیز، نقد برداشت یوروستریکی^۳ (نگرشی که حقوق بشر را ترجمان و تجلی میراث فرهنگ اروپا و غرب می‌داند و در برداشت و اجرای حقوق بشر معتقد به وجود یک تسلط فرهنگ اروپا محوری است) از حقوق بشر، نقد استفاده ابزاری از حقوق بشر و نقد محصور کردن حقوق بشر در چارچوب حاکمیت‌های ملی را می‌توان مشاهده نمود (سلیمی، ۱۳۸۲: ۱۶). در واقع، با فروپاشی تدریجی مدرنیته

1. Postmodernist Attitude
 2. Postmodernism
 3. Yrvsntryky

شاهد ظهور مفاهیم جدیدی از رابطه میان شهروند و حقوق بشر هستیم. این تحول که وامدار نقد پست مدرن از خویشتن است، باعث شد تا حقوق بشر حالت انتزاعی خود را از دست بدهد و در عمل به صورت ملموس‌تری قابل درک گردد. بارزترین نمود این وضع را می‌توان در ظهور نوعی کثرت‌گرایی قانونی و تأثیر متقابل حقوق ملی و بین‌المللی مشاهده نمود. بر این اساس، مسأله‌ای که در عصر جهانی شدن به وجود می‌آید، تعارضات میان موارد طرح شده حقوق بشری به طور عام و تسری آن به واحدهای ملی جداگانه در چارچوب دولت‌های سرزمینی به صورت خاص است؛ به گونه‌ای که میان برخورداری از حقوق شهروندی قابل تعریف در چارچوب واحد سیاسی خاص و جنبه‌های عام گرایانه حقوق بشر تناقضاتی را مشاهده می‌کنیم (قوام، ۱۳۸۰: ۶۸۱-۶۸۲). این در حالی است که شهروندان از آنچه تأثیر می‌پذیرند و الهام می‌گیرند، محصور به دولت در چارچوب مرزهایش نیستند، بلکه هویت و رفتار انسانی در فضا و محیطی فرادولتی شکل می‌گیرد و تعاملات انسانی برگرفته از مسائلی انسانی و جهانی خواهد بود (شریفی طراز کوهی، ۱۳۸۱: ۲۲). بنابراین، آثار جهانی شدن در سطح شهروندان می‌تواند مهارت‌ها و توانمندی‌های تحلیلی آنها را برای پاسخ‌گوتر ساختن قدرت سیاسی در کل جهان؛ به ویژه در بحث حقوق بشر افزایش دهد. شهروند جهانی^۱ که در بستر مشترکات انسانی، احساسات، عواطف، نیازها و غرایز معنا و تحقق می‌یابد، مانند ابزاری است برگرفته از اندیشه مسئولیت‌پذیری، پاسخگو بودن دولت؛ اما لزوماً بیانگر نفی منافع ملی و حاکمیت دولت نیست، بلکه نشان‌دهنده تغییر اساسی و شگرف در مفهوم حاکمیت است. بر این اساس، همکاری دولت‌ها برای حل مشکلات و معضلات مشترک اهمیت عینی بیشتری می‌یابد و از قبل آن، اهمیت مرزهای سرزمینی بین کشورها، در پرتو رشد روندهای بین‌المللی شدن و جهانی شدن رو به افول می‌گراید (همان: ۲۱). نهادینه شدن شهروندی

جهانی می‌تواند چارچوبی برای توافق روی برخی اولویت‌های اساسی حقوق بشری و نیز جلوگیری از قطبی شدن اقتصادی باشد که امروزه امنیت جهانی را تهدید می‌کند. اگرچه شهروندی جهانی به هیچ وجه تحقق نیافته، لیکن صرف امکان اعطای مضمون مربوط به این تفکر و تلقی آن به عنوان یک پروژه رهایی‌بخش در جهانی شدن حقوق بشر مهم است. اگر زمانی حکومت‌ها، با کسانی که در حوزه صلاحیتشان زندگی می‌کردند، با این ادعا که حقوق بشر در صلاحیت داخلی آنهاست و هر دولت به تنهایی مسؤول آن است، هرگونه می‌خواستند رفتار می‌کردند؛ اما واقعیت امر در عصر جهانی شدن این است که مداخله برای حمایت از حقوق بشر، از اقدامات سازمان ملل یا اقدامات بازیگران خاص فراتر رفته است؛ به گونه‌ای که در فرایند جهانی شدن در حوزه‌های مختلف؛ به ویژه در حوزه رعایت حقوق بشر، شاهد شکل‌گیری هنجارهای جهانی با هدف شکل‌گیری منافع کمتر دولت‌ها در حوزه داخلی و توجه بیشتر به جنبه‌های عرصه عمومی جهانی هستیم، که یا شکل گرفته‌اند و یا در حال شکل‌گیری هستند؛ زیرا توجه به هنجارهای جهانی و در نظر گرفتن آنها در سیاست خارجی بخشی از منافع ملی دولت‌ها را در فرآیند جهانی شدن تشکیل می‌دهد (اخوان زنجانی، ۱۳۸۱: ۱۰۳). بر این اساس، شاید بتوان تحول اساسی را نهادینه شدن این دیدگاه دانست که تک تک افراد بشر از آنجایی که از حقوقی برخوردارند که شایسته انسان است، در مقابل حاکمیت دولت باید از آن حقوق محافظت شود (واترز، ۱۳۷۹: ۱۵۰-۱۵۱). بنابراین، منطقی می‌نمود که از رهگذر طرح و اهمیت دادن به حقوق اساسی بشری و استناد به کرامت و حیثیت ذاتی بشر، تعهدات و تکالیفی را برای دولت‌ها در نظر گرفت تا آزادی عمل و اقتدار سستی دولت‌ها تحت‌الشعاع و در چارچوب این تعهدات و تکالیفی تعریف و تبیین شود. در واقع، موضوعیت پیدا کردن فرد انسانی در قالب حمایت از حقوق ذاتی‌اش که فراتر از قلمرو سیاسی و اجتماعات ملی ایفای نقش می‌نماید، به ظهور رهیافت‌ها، نگرش‌ها و گرایش‌های حقوقی انسان‌دوستانه در نظام حقوق

بین‌المللی منجر خواهد شد که اساساً ناظر بر تغییر و اصلاح در کارویژه دولت‌ها و تغییر در مفهوم اصل عدم‌مداخله و به تبع آن اصل حاکمیت است. به عبارتی دیگر، اگر چه افراد تابع دسته وسیعی از تعهدات سیاسی و اجتماعی نسبت به دولت و کشور خود هستند؛ اما حقوق بشر مجموعه‌ای غیرقابل سلب از کالاها، خدمات و فرصت‌های فردی را معین و مشخص می‌سازد که دولت و اجتماع در شرایط اوضاع و احوال عادی موظف به رعایت و اجرای آنها هستند. از آنجایی که این حقوق ذاتی افراد بر منافع، جامعه و دولت اولویت دارد، حقوق بشر می‌تواند حلاً شمول‌مشموعیت اقدام دولت را محدود نماید (دانلی، ۱۳۸۱: ۵۵) و زمینه را برای مداخله در امور کشورها فراهم سازد. اصولاً در روابط بین‌الملل اجرای حقوق بشر به مداخله در امور داخلی دولت‌ها منجر می‌شود. اگرچه مداخله بدون استثنا جنجال برانگیز است، لیکن مداخله برای دفاع از حقوق انسان‌ها یک وظیفه اخلاقی است. اگر حاکمیت به نام مردم، مردم را سرکوب کند و مردم حق سخن نداشته باشند، حاکمیت نباید مانع مداخله انسان دوستانه شود. به عبارت دیگر، استناد به حاکمیت نمی‌تواند توجیه‌کننده سرکوب شهروندان، عدم رعایت حقوق بشر و ممانعت از مداخله بشر دوستانه باشد (اخوان زنجانی، ۱۳۸۱: ۱۰۴). در واقع، فرایند جهانی شدن باعث شده تا حقوق بشر ویژگی خود را از دست داده و خصیصه بین‌المللی پیدا کند؛ بر این اساس، دیگر کشورها نمی‌توانند با استناد به داخلی بودن مسائل حقوق بشر از رسیدگی دیگر کشورها و سازمان‌های بین‌المللی به آنها جلوگیری کنند. با این حال، در خصوص توسل به زور برای برخورد هنوز ابهاماتی وجود دارد. در این میان، سازمان ملل با همپایه قراردادن موارد نقض حقوق بشر و تهدید صلح و امنیت بین‌المللی، رسیدگی به این قضایا را در صلاحیت شورای امنیت دانسته است (عباسی اشلقی، ۱۳۸۰: ۸۸). علاوه بر تأثیرات و تحولاتی که مداخلات بشردوستانه حقوق بشر از فرایند جهانی شدن پذیرفته است، کمرنگ شدن نقش مرزها در این فرایند به تحولات برون مرزی و سازمان‌های غیردولتی این

فرصت و امکان را داده است تا با وارد کردن مسائل برون مرزی به داخل کشور بتوانند با تبدیل این مسائل به مسائل درون مرزی، مسائل جهانی را وارد عرصه سیاستگذاری جوامع خود نمایند. در این میان، افزایش سازمان‌های غیردولتی حقوق بشری با ازدیاد توافقی‌های حقوق بشر و نهادهای نظارتی حقوق بشر به نوبه خود در مطرح شدن و شکل‌گیری فرهنگ حقوق بشر بسیار مؤثر واقع شدند. در این ارتباط می‌توان به چند سازمان غیردولتی که به طور خاص به موضوع حقوق بشر می‌پردازند، اشاره نمود: عفو بین‌الملل، کمیته بین‌المللی صلیب سرخ، نگهبان (دیده‌بان) حقوق بشر و پزشکان بدون مرز. در حقیقت، رسوخ اندیشه حقوق بشر در قوانین اساسی و سازمان‌های سیاسی-اجتماعی کشورهای مختلف، فرهنگ حقوق بشری را در قوانین اساسی و شکل‌بندی اجتماعی کشورهای گوناگون رسوخ پذیر نموده و بدین طریق جهانی‌شدن آن را فراهم نموده است. استقبال جامعه بین‌المللی در همه مناطق جهان نسبت به استانداردهای حقوق بشر و غیرقابل انکار بودن همه اصول آن؛ به ویژه استثنا بردار نبودن ضمانت اجرای حقوقی، نظیر: حق حیات، آزادی بیان و اندیشه، منع شکنجه، منع برده‌داری و بندگی، آزادی عقیده و مذهب و ... موجب شده، تا نقض حقوق بشر در قرن بیست و یکم برابر با نقض اصول آمره حقوق بین‌الملل باشد و نقض قواعد آمره مترادف با تهدید صلح و امنیت بین‌الملل (ذاکریان، ۱۳۷۹: ۱۰۵۴).

در واقع، جهانی‌شدن حقوق بشر باعث شده تا دور جدیدی در عرصه سیاست بین‌الملل شروع شود که در آن مرز بین سیاست مبتنی بر قدرت و سیاست مبتنی بر هنجار کمرنگ گردیده و دولت‌ها و دیگر بازیگران صحنه بین‌المللی به این نتیجه برسند که منافع آنها با رعایت حقوق بشر و دیگر مؤلفه‌های آن بهتر از استفاده صرف از توانمندی‌های نظامی تأمین می‌شود. بر این اساس، شاهد آن هستیم که حمایت از حقوق بشر در نظام بین‌الملل پس از گذشت بیش از پنجاه سال از تصویب اعلامیه جهانی حقوق بشر، در

اهمیت و اولویت از جایگاه درجه دوم در سیاست بین‌الملل، به جایگاه درجه اول ارتقا یافته است. یکی از عوامل اصلی این وضعیت را می‌توان تبدیل قواعد حقوق بشر به عرف بین‌الملل و در نهایت، آمره شدن آن قواعد دانست (همان: ۱۰۵۱). در این میان، اگرچه اختلافات ناظر در اجرای حقوق بشر در روابط بین‌الملل به عنوان یک موضوع اختلاف‌زا همچنان باقی مانده است؛ اما از آنجایی که در عصر جهانی شدن، هسته اصلی جهان‌شمولی فرهنگ نوین و جهانی‌شدن آن، اندیشه حقوق بشری است و اندیشه حقوق بشر، مبنای اصلی فرهنگ نوین است، با جهانی‌شدن آن، فرهنگ جدید نیز جهانی می‌شود (سلیمی، ۱۳۷۹: ۲۹۶). بنابراین، جهانی‌شدن حقوق بشر توانسته با توجه به فلسفه وجودی و هدف غایی اصول حقوق بشر که احترام، حمایت و حفاظت از حیثیت ذاتی انسان است، خود را به عنوان ویژگی دائم و پایدار سیاست جهانی برای قرن ۲۱ مطرح سازد. در نتیجه، می‌توان تأثیرات و تحولات جهانی‌شدن حقوق بشر را در شعار رسمی کمیسر عالی وقت حقوق بشر سازمان ملل متحد، خانم مری رایبسون^۱ در پنجاهمین سالگرد اعلامیه جهانی حقوق بشر در سال ۱۹۹۸، خلاصه نمود (6 : Robison, 1998): «همه حقوق بشر، برای همه».

جهانی‌شدن حقوق بشر و اصل عدم مداخله

اصل عدم‌مداخله در امور داخلی دولت‌ها یک اصل بنیادین حقوق بین‌الملل است که مبتنی بر حاکمیت، برابری و استقلال سیاسی دولت‌هاست؛ به طوری که مبنا و شالوده اصل عدم‌مداخله را باید در اصول حاکمیت، تساوی کشورها و عناصر به وجود آورنده نظم حقوقی بین‌المللی جستجو نمود. از آنجایی که اصل حاکمیت به معنی استقلال و آزادی کشورها از هر گونه سلطه خارجی در تعیین سیاست‌های داخلی و خارجی خویش و

1. Mary Robison

تساوی کشورها بر طبق قانون در نظام بین‌الملل است، اصل عدم مداخله تکلیفی بر دولت‌ها برای خودداری از دخالت در امور داخلی یکدیگر تحمیل می‌کند و به اموری که در حوزه صلاحیت داخلی دولت‌هاست و نظام روابط و تعهدات بین‌المللی انسجام می‌بخشد؛ به گونه‌ای که تعهد متقابل عدم مداخله در امور داخلی، هم حاکمیت سرزمینی و هم صلاحیت داخلی دولت‌ها را تأمین می‌کند (ج. وایس، ۱۳۸۷: ۴۳). بنابراین، از آنجایی که اصل عدم مداخله و حاکمیت به یکدیگر وابسته و مکمل یکدیگر هستند، اصل عدم مداخله را نمی‌توان بدون توجه به اصل حاکمیت مورد دقت نظر و مذاقه قرار داد. در نظام سنتی بین‌المللی، حاکمیت مطلق دولت‌ها بر اتباع و شهروندان در بعد داخلی، و استقلال عمل در روابط خارجی، حق انحصاری و جهانی دولت‌ها محسوب می‌شد. این دو مفهوم به لحاظ پذیرش و قدرت تاریخی، در منشور ملل متحد نیز به رسمیت شناخته شده‌اند. طبق بند ۴ ماده ۲ منشور سازمان ملل متحد، همه اعضا در روابط بین‌المللی خود از تهدید به زور و به کارگیری زور بر ضد تمامیت ارضی یا استقلال سیاسی هر کشور یا از هر روش دیگری که با مقاصد ملل متحد مغایرت داشته باشد، خودداری خواهند نمود. اصل عدم مداخله در امور داخلی دولت‌ها نیز در بند ۷ ماده ۲ منشور ملل متحد به صراحت مداخله سازمان ملل متحد را در امور داخلی دولت‌ها منع می‌نماید و چنین بیان می‌دارد: «هیچ یک از مقررات مندرج در این منشور، ملل متحد را مجاز نمی‌دارد در اموری که اساساً در قلمرو صلاحیت داخلی کشورها قرار دارد، دخالت نمایند و اعضا را نیز ملزم نمی‌کند که چنین مسائلی را برای حل و فصل تابع مقررات این منشور قرار دهند، لیکن این اصل به اعمال اقدامات قهری پیش‌بینی شده در فصل هفتم منشور لطمه‌ای وارد نخواهد آورد.» (کلیبار، ۱۳۷۱: ۷۲۵-۷۲۶). البته، باید توجه داشت این اصل اساسی که بر روابط میان ارکان سازمان ملل و کشورهای عضو آن حاکم است، به یک استثنای مهم اشاره دارد؛ آنجایی که در ادامه بند مذکور چنین بیان می‌دارد: «این اصل به اجرای اقدامات قهرآمیز و

پیش‌بینی شده در فصل هفتم لطمه وارد نخواهد ساخت.» اشاره به چنین استثنایی، بر این فرض استوار است که شورای امنیت بر طبق ماده ۳۹، صلاحیت اتخاذ تصمیم در مورد مداخله را داراست (عباسی اشلقی، ۱۳۸۰: ۸۳). بنابراین، سازمان ملل متحد که بر مبنای اصل تساوی حاکمیت همه اعضای خود تشکیل شده است، در منشور خود بر حق حاکمیت دولت‌ها تأکید می‌نماید و آن را به جز موارد تصریح شده در فصل هفتم غیرقابل نقض بیان می‌کند. این در حالی است که جهانی شدن در روند حرکتی خود بسیاری از الگوهای رفتاری و مفاهیم روابط بین‌الملل را تحت تأثیر خود قرار داده و دستخوش تغییر و تحول نموده است؛ در این میان، مفهوم حاکمیت نیز نمی‌تواند از این امر مستثنا باشد؛ به گونه‌ای که از یک سو، پیشرفت‌های تکنولوژی‌های ارتباطاتی - اطلاعاتی و فضای پس از جنگ سرد، این امکان را به وجود آورد تا آن دسته از قوانین منشور سازمان ملل متحد که می‌توانست حاکمیت دولت‌ها را با چالش روبه‌رو سازد، توان اجرایی پیدا کند و از سویی دیگر، توسعه و تدوین حقوق بین‌الملل ضمن افزایش اختیارات سازمان ملل متحد، زمینه مداخله در امور دولت‌ها و محدود شدن بیشتر حاکمیت دولت‌ها را فراهم آورده است. بر این اساس، نظم جهانی جدید پس از جنگ سرد، مداخله در امور یک دولت مستقل و تخطی از اصل حاکمیت دولت را به نام بشریت، حقوق بشر یا جنگ عادلانه تضمین می‌نماید. این میزان تغییر در ایستارهای موجود درباره قواعد سازمان دهنده جامعه بین‌المللی را می‌توان بر اساس بیانیه دبیر کل وقت سازمان ملل متحد، دکتر پطروس غالی^۱ در ژوئن ۱۹۹۲ ارزیابی نمود. بر اساس مفاد این بیانیه در مواردی که جنگ داخلی، قحطی یا سایر مشکلات بشردوستانه قویتر از احترام به حاکمیت ملت‌ها باشد، دیگر بر خلاف گذشته، رضایت به اقدامات حفظ صلح یا بشردوستانه سازمان ملل متحد مانعی بنیادی محسوب نخواهد شد (اکسفورد، ۱۳۷۸: ۱۸۷-۱۸۸). بر اساس این برداشت جدید از حقوق

بشر، اصل عدم‌مداخله و حاکمیت نمی‌تواند توجیه‌کننده سرکوب شهروندان و عدم رعایت حقوق بشر و پناهگاهی برای نقض داخلی حقوق بشر باشد. بنابراین نمی‌توان برای جلوگیری از مداخله برای دفاع از حقوق انسان‌ها به این اصول استناد نمود. به قول خاویر پرز دکوئیاری^۱ دبیرکل وقت سازمان ملل متحد: «اصل عدم‌مداخله در امور داخلی دولت‌ها نمی‌تواند به عنوان مانعی باشد که در پشت آن، دولت‌ها مبادرت به نقض گسترده و سیستماتیک حقوق بشر نمایند.» (Pease- Forsyth, 1993: 308). از سویی دیگر، ناتوانی جامعه بین‌المللی به‌رغم پاسداری از حقوق بشر در دوران پس از جنگ سرد در شمال عراق، سومالی، لیبیا و ... در پاسخگویی بهنگام و مؤثر به جنایات وحشتناک ۱۹۹۴ در رواندا و کشتار جمعی ۱۹۹۵ در سربرنیتسا، ناکارایی سیستم واکنشی سازمان ملل را در پاسداری عملی از حقوق اولیه انسان‌ها نمایان ساخت. در نتیجه اصل «مسئولیت حمایت»^۲، که توسط کمیسیون بین‌المللی مداخله و حاکمیت دولت تهیه شده بود و از گزارشی با همین نام نشأت می‌گرفت، وارد عرصه روابط بین‌الملل و ادبیات حقوق بین‌الملل شد و در آن پارادایم امنیت انسانی^۳ را در برابر امنیت ملی و حتی شاید بتوان مدعی شد، امنیت بین‌المللی را در معنای سنتی و مضیق آن، که چیزی بیش از امنیت دولت‌ها نیست، از اولویت بیشتری برخوردار ساخت (یاقوتی، ۱۳۹۱: ۵۰). در واقع، از آنجایی که آنچه در اندیشه مسئولیت اهمیت دارد، حمایت از انسان‌های گرفتار در مصیبت و رنج است و دولت‌ها مسئولیت اولیه حمایت از شهروندان خود را در مقابل فاجعه‌های زاییده دست بشر بر عهده دارند، زمانی که دولتی از مسئولیت خود به خاطر ناتوانی یا سوءنیت شانه خالی کند؛ مسئولیت به جامعه گسترده‌تر بین‌المللی، سازمان‌های منطقه‌ای و جهانی مانند اتحادیه آفریقا یا سازمان ملل متحد و به حکومت‌ها و مردم سایر کشورها انتقال می‌یابد. به عبارتی دیگر، مسأله این نیست که همه کشورها دارای حق مداخله بشر دوستانه هستند،

1 . Javier Perez Dkvyar

2 . The responsibility to protect

3 . Human Security Paradigm

بلکه هر مرد و زن و کودک در معرض تهدید و هراس از خشونت گسترده، از این حق برخوردارند تا مورد حمایت و نهایتاً نجات توسط مسئول بین‌المللی قرار گیرند (ج. وایس، ۱۳۸۷: ۱۲-۱۳). بر این اساس، مداخله بشردوستانه، مداخله‌ای است که در راه حمایت از حقوق اساسی بشر صورت می‌گیرد. این حقوق امروزه به عنوان اموری که دیگر در صلاحیت داخلی هیچ دولتی نیست، شناخته شده است. مداخله بشردوستانه را می‌توان، اقدام قهریه و اجباری توسط یک یا چند دولت، با استفاده از نیروهای مسلح در کشور دیگر، بدون رضایت مقامات آن کشور و با هدف جلوگیری از رنج یا کشتار گسترده ساکنانش، تعریف نمود (همان: ۲۸). به عبارتی دیگر، مداخله بشردوستانه به مداخله اقتدارآمیز در امور داخلی دولت برخوردار از حاکمیت برای تضمین و اجرای حقوق بشر اشاره دارد. مداخله اقتدارآمیزی که هم می‌تواند اقدامات غیرقهری و هم اقدامات قهری را شامل شود. اقدامات غیرقهری، اقداماتی، همچون: مجازات‌های اقتصادی، قطع کمک و تأمین مالی احزاب مخالف را دربرمی‌گیرد و اقدامات قهری به استفاده از واحدهای نظامی در حوزه صلاحیت سرزمینی دولت هدف، بدون رضایت حکومت آن اشاره می‌نماید. با این حال، در خصوص توسل به زور هنوز ابهاماتی وجود دارد. به طور کلی، اختلافات در مورد موضوع مداخله بشردوستانه، حول یک مسأله اساسی دور می‌زند: چه زمانی سازمان ملل متحد به عنوان متولی صلح و امنیت نظام بین‌الملل، مجاز به نادیده گرفتن حاکمیت دولت‌ها برای ارائه یا حمایت از حقوق بشر به رسمیت شناخته شده بین‌المللی است؟ در خصوص مقبولیت یا ممنوعیت توسل به زور برای مقاصد بشردوستانه پس از تصویب منشور ملل متحد، دو نظر متفاوت وجود دارد: (عباسی اشلقی، ۱۳۸۰: ۹۴-۹۵) طبق یک نظریه، مداخله بشردوستانه بر اساس منشور ملل متحد مجاز شناخته شده است، و طبق نظر دیگر، توسل به زور برای مقاصد بشردوستانه، طبق منشور نوعی توسل به زور است و پذیرفتنی نیست؛ اما علاوه بر این دو طرز تفکر، نظر سومی هم وجود دارد که مداخله

بشردوستانه را فقط در چارچوب فصل هفتم و آن هم توسط شورای امنیت مجاز می‌شمرد و معتقد است شورای امنیت اختیار توسل به زور را بر اساس فصل هفتم منشور، بنابر ملاحظات بشردوستانه داراست. از زمان فروپاشی شوروی و آغاز نسل دوم عملیات سازمان ملل؛ به ویژه از زمان انتشار «طرحی برای صلح»^۱ در سال ۱۹۹۲ توسط دبیر کل وقت سازمان ملل، پطروس گالی، مداخله برای حفظ یا ایجاد صلح در سطح گسترده توسط سازمان ملل، انجام می‌گیرد. هیچ یک از مداخله‌های نسل دوم سازمان ملل متحد بر اساس مطالب منتشر شده توسط آن سازمان بدون دربرداشتن اقداماتی جهت ایجاد، حفظ و پیشبرد حقوق بشر و مکمل آن؛ یعنی توسعه دموکراسی نبوده است؛ زیرا از زمانی که مسأله رعایت حقوق بشر وارد مرحله اجرایی شد، این واقعیت آشکار گردید که از بین بردن شرایطی که مانع پیشرفت رعایت حقوق بشر و جلوگیری از پایداری صلح در بین بردن انسان‌هاست، نیازمند همراهی دموکراسی است. بنابراین، دموکراسی در داخل مرزها و در سطح جهان شرط لازم برای دفاع از حقوق بشر است. در نتیجه، از طریق دموکراسی مسأله حقوق بشر عمیقاً با مشروعیت دولت‌ها پیوند برقرار می‌نماید (اخوان زنجانی، ۱۳۸۱: ۹۹)؛ چنانکه در اعلامیه کنفرانس جهانی حقوق بشر وین ۱۹۹۲ نیز بر این امر تأکید شده که دموکراسی، توسعه، رعایت حقوق بشر و آزادی‌های اساسی به هم وابسته و لازم و ملزوم یکدیگرند (دانلی: ۱۳۸۱: ۵۱)؛ اما نکته‌ای که باید در این میان به آن توجه شود، مداخله سازمان ملل متحد تنها علیه اعضای ضعیفی که فاقد حمایت سیاسی یک عضو دائم شورای امنیت هستند، امکان پذیر است و ممکن است دولت‌های قدرتمند تخلفات حقوق بشر متحدها را نادیده بگیرند. کشورهای در حال توسعه درباره این معیار دوگانه نگرانند و بر این نکته تأکید دارند که پیوسته این خطر وجود دارد که مداخله‌گرایی برای حمایت از حقوق بشر تابع علل و انگیزه‌های سیاسی - اقتصادی قرار گیرد و نه انسانی. در این میان، از

بحران سوریه می‌توان به عنوان مثالی برای نگرانی از معیارهای دوگانه در خصوص برخورد با نقض حقوق بشر نام برد؛ لذا ضرورت شناخت و آگاهی از مقبولیت و مشروعیت مداخله‌هایی که تحت عنوان حقوق بشردوستانه در جهت حفظ و حمایت از حقوق بشر نقض شده در این کشور به نقض اصل عدم مداخله و حاکمیت منجر شده است، امری ضروری و اساسی خواهد بود.

اصل عدم مداخله و بحران سوریه

در بررسی بحران سوریه و نقش اصل عدم‌مداخله از اصول کلی حقوقی ناظر بر حقوق بین‌الملل در فرایند جهانی‌شدن و مداخلات بشردوستانه در این کشور، لزوم شناخت زمینه‌ها و تحولات شکل‌گیری شورش‌ها و ناآرامی‌های ایجاد شده، همچنین، بررسی دیدگاه و موضع اتخاذ شده نسبت به این بحران، در دنیای جهانی‌شده امروز که اصل عدم‌مداخله در امور داخلی کشورها تعدیل یافته است، امری ضروری به نظر می‌رسد. بحران سوریه، در ۲۵ آوریل ۲۰۱۱، هنگامی که ارتش سوریه با یک نیروی بیش از ۵۰۰۰ مرد و هفت تانک تی - ۵۵ وارد شهر درعا شد و عملیات سرکوب سیاسی آنجا را آغاز نمود، شروع گردید. شهر جنوبی درعا، هنگامی که در مارس ۲۰۱۱، در پانزده مدرسه محلی کودکان، مانع از نقاشی شعارهای ضدحکومتی بر روی دیوارهای مدرسه شدند، به اولین مرکز مخالفان سیاسی رژیم اسد تبدیل شد. اعتراضات به سرعت در میان کشور به جاسم، دائل، اینخیل، سن‌امین، و سپس دمشق گسترش یافت. پیش از این، نیروهای امنیتی حکومت با گسترش وسیع بازداشت و شکنجه اعتراض کنندگان، و در برخی موارد تیراندازی مستقیم واکنش نشان داده بودند. استفاده از نیروی زرهی سنگین در ۲۵ آوریل ۲۰۱۱ برای نخستین بار، نشانه سرازیرشدن به داخل جنگ داخلی بود (Sanderson, 2013:776-777). بحرانی که متعاقب آن عواقب بشردوستانه وحشتناکی برای

مردم سوریه به همراه داشت؛ به گونه‌ای که کمیسر عالی سازمان ملل متحد برای حقوق بشر در سوریه تعداد کشته‌ها را بالاتر از صد هزار نفر تخمین زده است و میزان آوارگان داخلی را بیش از ۵ میلیون نفر و میزان آوارگانی را که مجبور به ترک کشور شده‌اند، بیش از دو میلیون نفر اعلام نموده است (Ibid, 777-778). این وقایع در بحران سوریه همانند هر پدیده سیاسی، سبب شد بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای با توجه به نقش و جایگاه ژئوپلیتیک سوریه در منطقه؛ به ویژه نقشی که در جبهه مقاومت ضد صهیونیستی دارد، بلافاصله درصدد برآیند با مطالعه و پیگیری حوادث، راه‌های تأمین حداکثری منافع خود را از طریق تأثیرگذاری مستقیم و غیرمستقیم بر حوادث با دامن زدن به تنش‌ها و ناآرامی‌ها و یا فراهم ساختن زمینه‌های آن دنبال نمایند. بر این اساس، می‌توان دیدگاه‌ها و تحلیل‌های صورت گرفته در این بحران را در دو سطح تحلیل مشاهده نمود (نیاکویی - بهمنش، ۱۳۹۱: ۹۹-۱۰۰): دیدگاه نخست، ناآرامی‌ها و شورش‌های صورت گرفته در سوریه در امتداد جنبش‌های مردمی در خاورمیانه و شمال آفریقا است؛ چرا که مردم سوریه همانند سایر کشورهای عربی، گرفتار مشکلات و معضلات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی هستند و برای رهایی از این مشکلات، به اعتراض و مبارزه علیه رژیم روی آورده‌اند. در این دیدگاه معترضان خواهان حقوق سیاسی و آزادی هستند و دموکراسی بزرگترین دغدغه آنهاست که برای آن فعالیت می‌کنند؛ شبیه آنچه در سراسر منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا در حال رخ دادن است. بر اساس این سطح تحلیل، هم معترضان و هم دولت سوریه معتقدند که مشکل ایجاد شده مسیری یکطرفه دارد؛ زیرا از یک طرف مردم خواهان آزادی و حقوق خود هستند و از طرف دیگر، پلیس سیاست مشت آهنین را برای سرکوب مردم اعمال می‌کند. در نتیجه، مشکل معترضان و نظام سوریه در صورتی قابل حل شدن خواهد بود که یک طرف کنار برود. دیدگاه دوم، حوادث سوریه را بیش از آن که دارای منشاء داخلی بدانند، ناشی از منبعی خارجی می‌داند و ناآرامی‌ها و شورش‌های ناشی

از مشکلات داخلی سوریه را فرصتی برای بهره‌برداری و رقابت بازیگران منطقه‌ای و بین‌المللی قلمداد می‌نماید. بر اساس این دیدگاه، سوریه نه تنها در درگیری‌های خشونت‌آمیز با ارتش، بلکه با سیاست‌های مختلف بازیگران منطقه‌ای و بین‌المللی در حال قربانی شدن است. بنابراین، ضرورتی برای مداخله در سوریه بر اساس تمایل واقعی برای کمک به مردم وجود ندارد. نکته‌ای که می‌تواند مؤید این مطلب باشد، اگر اعتراضات اخیر سوریه، نشأت گرفته از خواست و اراده اکثریت ملت سوریه است، هیچ‌گاه گروه‌های تروریستی نمی‌توانستند به این تعداد زیاد از مردم قربانی بگیرند، بلکه مردم نیز باید علی‌القاعده با آنها همراهی می‌کردند؛ در حالی که چنین چیزی در فضای فعلی سوریه مشهود نیست و ریشه‌هایی با وجه غالب سیاسی را می‌توان مشاهده نمود. شکل‌گیری و ظهور ناآرامی‌های سوریه از سه شهر درعا، حمص و ادلب با توجه به موقعیت جغرافیایی این سه شهر، به خوبی می‌تواند گویای این مطلب باشد که معترضان سوریه با کمک از همسایگان سوریه به ایجاد ناآرامی در این کشور دست می‌زنند. همچنین، می‌توان نشانه‌هایی از تلاش سازماندهی شده برخی کشورها برای ایجاد بحران ساختگی در این کشور و هدایت اعتراضات مردمی به سمت درگیری خشونت‌آمیز و کشتار را در بحران سوریه مشاهده نمود. شواهد نشان می‌دهد بازیگران خارجی مهمترین عامل دامن زدن به تنش‌های فرقه‌ای در سوریه به شمار می‌روند؛ به گونه‌ای که گروه‌های مخالف مسلح در سوریه به شدت گرایش‌های فرقه‌ای پیدا نموده‌اند. وزارت خارجه آمریکا در گزارشی که در اکتبر سال ۲۰۱۱ منتشر کرد، اعلام نمود، عربستان سعودی و متحدان خلیج فارس آن در حال اعزام سلفی‌های رادیکال به کشورهای دیگر هستند تا نه تنها ایران را تضعیف نمایند، بلکه جنبش‌های بیداری که سلطه مطلق آنها را تهدید می‌کند، سست و مختل کنند. این موضوع در سوریه، لیبی، مصر، لبنان، یمن و عراق رخ داده است (کیایی، ۱۳۹۱: ۲۹). علی‌رغم چنین گزارشی، به محض حمایت کشورهای منطقه از تروریست‌ها و پیشروی نسبی آن‌ها،

آمریکا برخلاف تمام اصول حاکم در عرصه بین‌الملل و اصل عدم مداخله در امور کشورها جانب تروریست‌های مستقر در سوریه را گرفت و برای براندازی رژیم حاکم در سوریه طرح‌ها و برنامه‌هایی را در دستور کار قرار داد. طرح‌ها و برنامه‌هایی که به نظر برخی از محققان، همچنان نظریه هرج و مرج خلاق^۱ را که در دوره بوش مطرح بود، دنبال می‌کند. بر اساس این نظریه، منطقه خاورمیانه با مرزهای سیاسی‌اش، نتیجه پیروزی بریتانیای کبیر و فرانسه در دوران‌های گذشته است، در حالی که ایالات متحده پس از فروپاشی شوروری، پیروز نشده است. بنابراین، این کشور حق دارد تا مهندسی جدیدی را در ژئوپلیتیک منطقه خاورمیانه با توجه به منافع اسرائیل انجام دهد. تجزیه منطقه به مینی کشورها یا کشورهای کوچک، بر اساس تقسیمات فرقه‌ای، در راستای چنین مهندسی جدید خواهد بود (نیاکویی - بهمنش، ۱۳۹۱: ۱۱۶). به عبارتی بهتر، آنچه هم اکنون در سوریه جریان دارد، تحقق همان پروژه تغییر رژیم^۲ سوریه توسط دولت جورج بوش است که بر اساس نظریه مذکور به دنبال ترور نخست وزیر پیشین لبنان، رفیق حریری و اتهام به سوریه دنبال شد و به خروج نیروهای سوری از لبنان و فراخوانده شدن سفیر آمریکا از دمشق انجامید. در واقع، حوادث سوریه راهبرد ایالات متحده برای تضعیف جبهه مقاومت به نفع رژیم صهیونیستی و از بین بردن محور سه‌گانه ایران، سوریه و حزب الله به عنوان شالوده قدرت ایران در منطقه خاورمیانه است؛ چرا که از یک‌سو، با حمایت ایران و سوریه بود که رویایی اسرائیل شکست ناپذیر جنگ‌های ۱۹۶۷ و ۱۹۷۳، سه بار در سال‌های ۲۰۰۶ و ۲۰۰۸ و ۲۰۱۴ میلادی توسط دو گروه جهادی حماس و حزب الله به شکست سنگینی تبدیل و به فراموشی سپرده شد. از سوی دیگر، سوریه با قرار گرفتن در میان ایران و گروه‌های جهادی فلسطینی و لبنانی، و حمایت از این گروه‌ها، قلمرو و مرز ژئوپلیتیکی ایران؛ یعنی دشمن اسرائیل را تا کنار مرزهای این رژیم گسترش داده است. در نتیجه، با توجه به این

1 . Creative Chaos Theory
2 . Regime Change

که راه ایران از سوریه می‌گذرد و پاشنه آشیل حزب الله نیز هست، روز شمار سقوط بشار اسد در دستور کار قرار گرفت. بر این اساس، ایالات متحده در بحران اخیر سوریه ضمن سیاست تمرکز بیشتر بر تسلیح تروریست‌ها، جهان را به مداخله نظامی ظاهراً بشردوستانه برای حفاظت از حقوق بشر در سوریه فرامی‌خواند تا به تعبیر خود از بیرحمی دولت بشار اسد در سرکوب اعتراض‌های مردمی جلوگیری نماید. این ادله بدون هیچ مدرکی دولت سوریه را مسؤول کشتار شهروندان و ناقض حقوق بشر می‌داند و با بزرگنمایی عملکرد دولت بشار اسد در مقابله با شورشیان، به عنوان ناقض حقوق بشر و کشتار بی‌گناهان در رسانه‌های جهان معرفی می‌نماید؛ اما اقدامات شورشیان مسلح که تحت تروریست‌های داعش گردهم آمده‌اند، در کشتار اقلیت‌های گوناگون مذهبی و قومی مورد اغماض قرار می‌دهند. در واقع، می‌توان گفت، جنایات جنگی به نام حقوق بشر. این رویکرد مداخله‌جویی ایالات متحده به دنبال پیشروی‌ها و موفقیت‌های ارتش سوریه در بازپس‌گیری مناطق اشغال شده از سوی شورشیان، و حملات شیمیایی صورت گرفته از سوی تروریست‌ها که توسط رسانه‌های مخالف نظام سوریه به ارتش سوریه نسبت داده می‌شد، باعث گردید تا دولت اوپاما سعی کند به بهانه حفاظت از پیمان منع استفاده از سلاح‌های کشتار جمعی و نقض این پیمان توسط رژیم سوریه در استفاده از سلاح‌های شیمیایی علیه مردم غیرنظامی و برای ممانعت از نقض حقوق بشر توسط رژیم اسد و حمایت از حقوق بشر به سوریه حمله کند. در این میان، نکته مهمی که درباره مشروعیت مداخلات بشردوستانه‌ای که ایالات متحده در سوریه به آن اشاره و استدلال می‌نمود، مجوز شورای امنیت است؛ چرا که تنها در صورتی که شورای امنیت بر اساس فصل هفتم منشور ملل متحد، وضعیت‌هایی را تهدید صلح، نقض صلح و یا عمل تجاوز تشخیص دهد، می‌تواند اقداماتی را در جهت مداخله در اموری که در صلاحیت داخلی یک دولت است، انجام دهد. این در حالی بود که هم‌کنگره ایالات متحده و هم در سطح بین‌المللی

روسیه و چین از اعضای شورای امنیت با حمله به سوریه مخالفت کردند. مخالفت پوتین و تهدید روسیه، آمریکا را از حمله یکنجانبه به سوریه منصرف نمود. روسیه که در بحران اوکراین با آمریکا در حال رقابت و به نوعی در حال مبارزه است؛ به گونه‌ای که برخی از کارشناسان، از آن با عنوان جنگ سرد جدید^۱ نام برده‌اند، نمی‌خواهد به هیچ وجه تنها پایگاه مهم خارج از کشور خود و در خاورمیانه؛ یعنی سوریه را از دست بدهد. به عبارتی بهتر، سوریه برای روسیه به مثابه سنگ محکی در میزان توانمندی این کشور در دوران جنگ سرد جدید است. بنابراین، ایالات متحده به ناچار وارد فاز دیگری شد و با اجماعی که در بین حامیان خود به دست آورد، سیاست خلع سلاح شیمیایی سوریه را در دستورکار خود قرار داد و دولت بشار اسد نیز این تصمیم را به دلیل این که سلاح‌های شیمیایی در استراتژی نظامی نظام سوریه جایگاهی نداشت، پذیرفت. اصولاً بازیگران فعال در عرصه سوریه را می‌توان در دو گروه تقسیم‌بندی نمود: گروه اول، دولت‌هایی که با تأکید بر حل مسالمت‌آمیز منازعه سوریه، خواهان ایجاد اصلاحات اساسی در این کشور بدون هرگونه مداخله نظامی هستند و در این گروه طیفی از کشورهای قدرتمند و بازیگران جهانی همانند روسیه و چین و بازیگران منطقه‌ای، از جمله ایران، حزب‌الله لبنان و عراق قرار می‌گیرند. گروه دوم، کشورهایی مانند آمریکا، اعضای اروپایی شورای امنیت، اسرائیل، ترکیه، عربستان و قطر به همراهی اتحادیه عرب را در بر می‌گیرد. این بازیگران هر کدام با انگیزه‌هایی مداخله در امور سوریه را دنبال می‌کنند؛ اما داشتن یک هدف مشترک که همان برکناری بشار اسد است، آنها را در کنار هم قرار داده است (نجات - جعفری ولدانی، ۱۳۹۲: ۳۰). بنابراین، با بررسی آنچه در سوریه می‌گذرد، مشخص می‌شود که معترضان سوری، نمایندگی تمام و یا حتی اکثریت مردم سوریه را بر عهده ندارند؛ چرا که از حیث ماهیت اعتراضات، نوع برخورد و واکنش بین‌المللی نسبت به

آن، بحران سوریه از اعتراضات مردمی صورت گرفته در کشورهای عربی که از آن با عنوان بهار عربی^۱ یا بیداری اسلامی^۲ نام برده می‌شود، متفاوت است. بشار اسد، با این که اعتراضات در شهرهای سوریه، خواست اکثریت مردم این کشور نبود، شروع به اصلاحاتی در این کشور نمود. برگزاری همه‌پرسی قانون اساسی در این کشور با محوریت، اصلاح ماده ۸ قانون اساسی سوریه که بر اساس آن دیگر حزب بعث به تنهایی امور حکومتی در سوریه را در اختیار نخواهد داشت، بلکه طبق ماده جدید، ۱۰ حزب موجود دیگر در سوریه نیز می‌توانند در حکومت مشارکت داشته باشند. همچنین، برگزاری انتخابات شوراهای محلی در سوریه را نیز می‌توان گامی دیگر در جهت این اصلاحات دانست. از جمله دیگر اصلاحات صورت گرفته شده توسط بشار اسد می‌توان به قانون جدید احزاب، قانون جدید در رابطه با مدیریت شهرها و شوراها، قانون جدید اینترنت و قانون جدید رسانه اشاره کرد. همچنین، حضور ۶۵ درصدی مردم سوریه در همه‌پرسی قانون اساسی و مشارکت حدود ۶۰ درصدی مردم در انتخابات شوراهای محلی، خود مؤید مقبولیت دولت بشار در نزد اکثریت مردم است (پروین - فقهوری بیلندی، ۱۳۹۱: ۶۲). به این ترتیب، مخالفان سوری را نمی‌توان به عنوان یک نیروی طرفدار دموکراسی که در تلاش برای پایین آوردن یک رژیم دیکتاتوری در سوریه هستند، توصیف نمود. بنابراین، شورشیان سوریه نمایندگی تمام و یا حتی اکثریت مردم سوریه را به عهده ندارند که بتوان خواست آنها را ممانعت از نقض حقوق بشر و به تبع آن مداخله بشردوستانه دانست. البته، باید توجه داشت، منطق سرکوب خشن اعتراض‌های مردمی که از آن به نقض حقوق بشر یاد می‌شد و به عنوان عاملی برای مداخله در سوریه به کار گرفته می‌شد، پس از کشته شدن دو روزنامه‌نگار امریکایی توسط تروریست‌های داعش به مداخله نظامی در سوریه به علت نقض حقوق بشر توسط شورشیان داعش برای مداخله بشردوستانه در سوریه تغییر جهت

یافت. در واقع، بحث انسان دوستانه مسئولیت حفاظت از مردم، با ناکامی در قبولاندن مداخله بشردوستانه به بهانه نقض حقوق بشر جهت مداخله نظامی در سوریه و تغییر رژیم، با بهانه قدیمی جنگ علیه ترور^۱ تحت عنوان مبارزه با تروریستهای داعش و نقض حقوق بشر صورت گرفته توسط این تروریست‌ها با عنوان جنایت جنگی تداوم یافته و به عنوان بهانه‌ای موجه استفاده شده است. مبارزه‌ای که در آن با توجه به مخالفت پوتین، رئیس جمهور روسیه در تماس تلفنی که با دبیرکل سازمان ملل متحد بر غیرمجاز بودن حملات هوایی علیه داعش در سوریه بدون اجازه دولت سوریه تأکید نمود، ایالات متحده را به سمت احیای روش یکجانبه سوق داد؛ روشی که از آن با عنوان تدابیر ائتلافی یاد می‌شود (روزاف، ۱۳۹۰: ۶۲). بر این اساس، اوباما تلاش نمود ائتلافی جهانی با مشارکت ۴۰ کشور از جهان را برای حمله هوایی به گروه تروریستی داعش ایجاد نماید؛ در حالی که فعالیت‌های داعش در عراق نشان داد که ارتش عراق به تنهایی قادر به حل این معضل نیست و دولت عراق رسماً از بقیه کشورها برای مقابله با داعش درخواست کمک کرد؛ اما در سوریه بر خلاف عراق، ایالات متحده مخالفت دولت مرکزی را برای مداخله در برابر خود داشت؛ به گونه‌ای که وزیر امور خارجه سوریه اعلام نموده اگر آمریکا بدون همکاری با دولت سوریه در خاک سوریه علیه داعش اقدامی انجام دهد، دولت سوریه آن را تهاجم خارجی تلقی خواهد کرد. بنابراین، حمله هوایی آمریکا به مواضع داعش در سوریه بدون رضایت دولت مرکزی این کشور، نقض اصل عدم‌مداخله در امور دولت‌ها و نقض حاکمیت این کشور است. حملاتی گزینشی، آن هم بیشتر به مراکز اقتصادی سوریه، که تاکنون علی‌رغم نقض اصل عدم مداخله و حاکمیت کشور سوریه به بهانه حمایت از حقوق بشر، نه تنها نتوانسته از توان نظامی گروه تروریستی داعش در سوریه و عراق بکاهد؛ بلکه این گروه تروریستی علاوه بر گسترش حوزه عملیاتی در مناطق و کشورهای

مختلف جهان، در حال تصرف مناطق کردنشین شمال سوریه، هم‌مرز با ترکیه است. منطقه‌ای که در صورت تصرف کامل توسط گروه تروریستی داعش، می‌تواند شاهد فجایع انسانی و جنایات جنگی بیشماری باشد و زمینه را برای دول مخالف رژیم سوریه فراهم سازد تا با توسل به نهاد نوپای مسئولیت حمایت، نخست از راه پشتیبانی از مخالفان میانه‌رو در سوریه و سپس با مداخله مستقیم و بمباران و برقراری ممنوعیت پروازهای خارجی و ایجاد منطقه حائل^۱، زمینه‌های تضعیف و تغییر رژیم بشار اسد را فراهم آورند.

نتیجه‌گیری

فروریختن مرزهای سنتی دولت‌ها از نظر مکان، فضا و حتی زمان در فرایند جهانی‌شدن، در نتیجه پیشرفت در تکنولوژی‌های ارتباطی - اطلاعاتی و تحولات صورت گرفته در نظام بین‌الملل و سیاست بین‌الملل، موجب شد تا تعاملات افراد، گروه‌ها و جمعیت‌ها خارج از حیطه صلاحیت و نظارت دولت‌ها هرچه بیشتر پررنگ‌تر شود. این تعاملات انسانی رو به افزایش در عرصه جهانی و روابط بین‌الملل باعث شد تا نقش فرد، جایگاه آن و حقوقی که به دلیل انسان بودن بر وی مترتب می‌گردد، به عنوان ویژگی دائم و پایدار در سیاست جهانی برای قرن ۲۱ مطرح شود؛ به گونه‌ای که شاهد جهانی‌شدن حقوق بشر با توجه به فلسفه وجودی و هدف نهایی اصول حقوق بشر که احترام، حمایت و حفاظت از حیثیت ذاتی انسان است، هستیم. بر این اساس، شاهد آن هستیم که نظام بین‌الملل در عصر جهانی‌شدن حقوق بشر، هرگونه نقض حقوق بشر به اشکال جنایات علیه بشریت، جنایات جنگی و نقض کنوانسیون ممنوعیت نسل‌کشی را برنتابیده، و علی‌رغم وجود اصل عدم-مداخله در امور دولت‌ها و اصل حاکمیت، در راستای حمایت و حفاظت از حقوق بشر و مسؤولیت حمایت، اقدام به مداخله بشر دوستانه می‌نماید. مداخله بشر دوستانه‌ای که به عنوان یک رویه مشروع حقوق بین‌الملل مبنی بر پذیرش آن از سوی جامعه بین‌المللی در صورتی از مشروعیت و مقبولیت لازم برخوردار خواهد بود که این مداخلات مبتنی بر مجوز صریح شورای امنیت در شرایط مشخص صورت گیرد، و بر اساس اصل عدم تبعیض انجام شود؛ همچنین، فارغ از منافع خاص کشورهای قدرتمند و مداخله‌گر صورت پذیرد. بر این اساس، می‌توان مشروعیت و مقبولیت اقداماتی را که برای مداخله بشر دوستانه در بحران سوریه و این کشور با توجیه نقض حقوق بشر صورت می‌گیرد، چنین بررسی نمود: اولاً: شورای امنیت تاکنون قطعنامه‌ای که بر مبنای آن مجوزی برای مداخله بشر دوستانه در سوریه باشد، صادر نکرده است. اگرچه شاهد تلاش‌های ایالات متحده با استناد به

بهبادهایی چون: حفاظت از پیمان منع استفاده از سلاح‌های کشتار جمعی و نقض این پیمان توسط رژیم سوریه برای صدور قطعنامه‌ای از سوی شورای امنیت مبنی بر مداخله بشردوستانه در سوریه بوده‌ایم، که به شکست انجامید؛ ثانیاً، در بسیاری از موارد در بحران سوریه شاهد تبعیضی هستیم که در آن عملکرد دولت بشار در مقابله با شورشیان بزرگنمایی شده و از آن با عنوان سرکوب خشن اعتراض‌ها نام برده می‌شود و به عنوان نقض حقوق بشر و کشتار بی‌گناهان در رسانه‌ها معرفی می‌شود و دستاویزی برای مداخله بشردوستانه به کار گرفته می‌شود؛ اما اقدامات شورشیان مسلح القاعده و گروه تکفیری تروریستی داعش در کشتار مردم غیرنظامی، اقلیت‌های قومی و مذهبی مورد بی‌توجهی قرار می‌گیرد؛ ثالثاً، نمی‌توان عملکرد کشورهای قدرتمند و مداخله‌گر در بحران سوریه را فارغ از منافع و اهداف سیاسی دانست؛ به ویژه ایالات متحده که کوشش‌های این کشور را در جهت مداخله بشردوستانه نظامی در سوریه می‌توان در اهدافی چند برشمرد: تضمین جریان انرژی خاورمیانه به سمت غرب؛ پیشبرد فرایند صلح اعراب با اسرائیل؛ تضمین موجودیت، منافع و امنیت رژیم صهیونیستی اسرائیل؛ ستیز با اسلام سیاسی با عنوان مبارزه با تروریسم و بنیادگرایی اسلامی؛ مقابله و یا حداقل کنترل کشورهای مخالف منافع آمریکا در منطقه خاورمیانه؛ کاهش نفوذ حوزه استراتژیک ایران در منطقه خاورمیانه؛ گسترش فرهنگ آمریکایی در پوشش ایجاد دموکراسی، ایجاد بازار آزاد و سکولاریسم؛ و تضعیف جبهه مقاومت به نفع رژیم صهیونیستی. بنابراین، آنچه در بحران سوریه مشهود و مسلم می‌نماید، هر گونه موضع‌گیری‌هایی که برای مداخله بشردوستانه با هدف نقض حقوق بشر در این کشور توسط دولت‌های مخالف رژیم سوریه؛ به ویژه ایالات متحده صورت می‌پذیرد، با اهداف و مقاصد سیاسی همراه خواهد بود که تأمین‌کننده منافع آنهاست، و نه تأمین‌کننده منافع ملی مردم سوریه. از این رو، هر گونه مداخله‌ای که بخواهد برای پایان دادن به نقض حقوق بشر و حفاظت و حمایت از آن در سوریه صورت پذیرد، باید تحت

نظر و کنترل نظارت سازمان ملل از طریق شورای امنیت و به صورت دسته جمعی و با هدف صرفاً انسان دوستانه صورت پذیرد؛ چرا که در غیر این صورت شاهد شکل‌گیری رویه‌ای در روابط بین‌الملل خواهیم بود که در آن می‌توان به بهانه نقض حقوق بشر خارج از چارچوب منشور سازمان ملل با عنوان مداخله بشردوستانه، اقدام به مداخله نظامی و تغییر رژیم دولت‌های مخالف نمود.

منابع

اخوان زنجانی، داریوش. (۱۳۸۱). «جهانی شدن و سیاست خارجی»، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.

اکسفورد، باری. (۱۳۷۸). «نظام جهانی: اقتصاد، سیاست و فرهنگ»، ترجمه: حمیرا مشیرزاده، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.

پروین، خیر... و فقفوری بیلندی، محمد صادق. (۱۳۹۱). «اجرای حق تعیین سرنوشت توسط ملت‌ها: مطالعه موردی سوریه»، فصلنامه مطالعات حقوق بشر/اسلامی، سال اول، ش ۲.

ج. وایس، توماس. (۱۳۸۷). «مداخله بشر دوستانه (اندیشه در عمل)»، ترجمه: زهرا نوع پرست، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.

دانی، جک. (۱۳۸۱). «دموکراسی، توسعه و حقوق بشر»، ترجمه: حسین شریفی طراز کوهی»، فصلنامه راهبرد، ش ۲۳.

ذاکریان، مهدی. (۱۳۷۹). «فراگرد تبدیل قواعد بنیادین حقوق بشر به قواعد آمره»، فصلنامه سیاست خارجی، سال چهاردهم، ش ۴.

رابرتسون، رونالد. (۱۳۸۰). «جهانی شدن: تئوری‌های اجتماعی و فرهنگی جهانی»، ترجمه: کمال پولادی، تهران: نشر ثالث.

روزاف، ریک. (۱۳۹۰). «آیا در آستانه یک مداخله بشردوستانه دیگر از سوی آمریکا - ناتو علیه سوریه قرار داریم؟»، ماهنامه سیاحت غرب، ش ۹۴.

سلیمی، حسین. (۱۳۷۹). «فرهنگ‌گرایی، جهانی شدن و حقوق بشر»، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.

(۱۳۸۲). «گفتگو با دکتر حسین سلیمی، پیشینه حقوق بشر»، روزنامه همشهری، ۱۹ و ۲۴ فرودین ماه.

شریفی طراز کوهی، حسین. (۱۳۸۱). «رویاریبی حاکمیت‌ها و جهانی‌شدن حقوق بشر»، فصلنامه راهبرد، ش ۲۲.

عباسی اشلقی، مجید. (۱۳۸۰). «مداخلات بشر دوستانه و اصل عدم مداخله»، ماهنامه اطلاعات سیاسی - اقتصادی، سال شانزدهم، ش ۱۷۷۰-۱۶۹.

(۱۳۸۱). «مداخله بشر دوستانه و تحدید حاکمیت»، ماهنامه اطلاعات سیاسی - اقتصادی، سال شانزدهم، ش ۱۷۶-۱۷۵.

قوام، عبدالعلی. (۱۳۸۰). «موقعیت دولت و شهروندان در عصر جهانی‌شدن»، فصلنامه سیاست خارجی، سال پانزدهم، ش ۳.

کسسه، آنتونی. (۱۳۸۰). «مشروعیت بین‌المللی اقدامات بشر دوستانه در جامعه جهانی»، ماهنامه اطلاعات سیاسی - اقتصادی، سال شانزدهم، ش ۱۶۹ - ۱۷۰.

کلیبار، کلود آلبر. (۱۳۷۱). «سازمانهای بین‌المللی از آغاز تا به امروز (همبستگی بین‌المللی)»، ترجمه: هدایت ا... فلسفی، تهران: نشر فاخته.

کیایی، مهرداد. (۱۳۹۱). «بحران سوریه؛ ویژگی‌ها و تفاوت»، رویدادها و تحلیل‌ها، ش ۲۶۹.

گل‌محمدی، احمد. (۱۳۸۱). «جهانی‌شدن، فرهنگ»، هویت، تهران: نشرنی.

گیدنز، آنتونی. (۱۳۸۰). «پیامدهای مدرنیت»، ترجمه: محسن ثلاثی، تهران: نشر مرکز، چاپ دوم.

نجات، سید علی و جعفری ولدانی، اصغر. (۱۳۹۲). «بررسی نقش و جایگاه جمهوری اسلامی در بحران سوریه»، فصلنامه پژوهش‌های سیاسی، سال سوم، ش ۸.

نیکولا، ناصر و سبزواری، محمود. (۱۳۸۰). «جنگ بعدی ناتو: سوریه؛ یوگسلاوی عربی خاورمیانه»، ماهنامه سیاحت غرب، ش ۱۰۱.

تأثیر جهانی شدن حقوق بشر بر... / ۶۱

واترز، مالکوم. (۱۳۷۹). «جهانی شدن»، ترجمه: اسماعیل مردانی گیوی و سیاوش مریدی، تهران: سازمان مدیریت صنعتی.

یاقوتی، محمدمهدی. (۱۳۹۱). «از مداخله بشر دوستانه تا مسئولیت پشتیبانی»، ماهنامه اطلاعات سیاسی - اقتصادی، ش ۲۸۹.

Pease, Kelly - Forsyth, David (1993), "Human Rights, Humanitarian International and World Politics", *Human Rights Quarterly*, p. 308.

Robinson, Mary (1998), "message from high commissioner human rights", in *integrating human rights*, op.cit VI, VII

Sunderson, Mike (2013), "The Syrian Crisis and Principle of Non-refoulement", *International law studies U.S Naval war college*, (Newport: U.S naval war college volume 89)